

## خواجه ابویعقوب همدانی و رساله «در بیان توحید»

نوشته جلیل مسگر نژاد

ابویعقوب یوسف بن ایوب بن حسین بن وهره بوزنجردی همدانی (حدود سال ۴۴۰ در همدان - حدود ربیع الاول سال ۵۳۵ هـ ق در راه هرات به مرو) یکی از بزرگان و مؤسسين طریقت است<sup>۱</sup> که علّت نامدار ماندن او مربوط به آثار و محافل پیروان سلسله «خواجگان» است که از قرن هشتم به بعد به علّت نام و حرفه مجدد مکتب، بهاء الدین محمد نقشبند، به نقشبندیّه معروف اند. او در حیات خود هر چند کتب و رسالات بسیاری ننوشته است، ولی با تربیت شاگردان و مریدان، که چهار تن از آنان در عالم تصوّف بانام اند، اندیشه های خود را توسعه داده است؛ این چهار تن عبارتند از:

۱. خواجه عبدالله برقی خوارزمی (متوفی حدود نیمه نخست قرن ششم).
۲. خواجه حسن اندقی بخارایی (متوفی ۵۵۲).
۳. خواجه احمد یسوی (متوفی ۵۶۲). پیر افسانه ای ترکان ترکستان.
۴. خواجه عبدالحق غجدوانی (متوفی ۵۷۵).

۱. درباره شرح حال او نگاه کنید به: مقدمه کتاب رتبه الهیات به تصحیح و مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲ و نیز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل ابویعقوب همدانی، ج ۶، ص ۴۳۰، ۴۳۱ و ۴۳۲ و معجم المؤلفین، عمر رضا کحّاله، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ به نقل از آن: هدیه المارّین بغدادی، ج ۲، ص ۵۵۲.

خواجه در قرون پنجم و ششم همزمان با بزرگان و مؤسسين اندیشه مانند شيخ جام و پير هرات و ابو حامد و احمد غزالی و شيخ ابو اسحق کازرونی و شيخ ابو الحسن بستی<sup>۲</sup> و دهه‌ها تن ديگر از بزرگان اندیشه، و هم‌زمان با اوج قدرت سلاجقه و خواجه نظام الملک و مدارس و نظاميه‌های بزرگی است که از بغداد تا مرو و نسا بور دایر است.

علت گمنامی نسبی او در عالم تصوف و عرفان و علم و اندیشه، در مقایسه با ساير بزرگان هم‌شان خود، که قابل بررسی بیشتر است، شاید عدم پیروی او از اصول اندیشه‌های غالب زمانش، یعنی اندیشه اشعری است. علمای دیگری نیز در این قرن و قرن پنجم با همه علو شأن علمی در حیات خود، آثارشان و آوازه‌شان استمرار نداشته است، و این قابل تأمل است.

تا کتاب رتبه‌الهیات او منتشر نشده بود، تصویر مبهم و ناشناخته‌ای از او در اذهان و کتب بود. بعد از انتشار و معرفی کتاب رتبه‌الهیات که استاد محقق آقای ریاحی آن را تنها اثر بازمانده از خواجه یوسف قلمداد کرده است، با قرار گرفتن نثر زیبای فارسی با ویژگیهای نثرهای قرون پنجم و ششم و استحکام سخن و انسجام معنی آن، تا اندازه‌ای چهره و اندیشه او روشن شد و اندیشه و چگونگی جریان آن در رتبه‌الهیات بسیار مورد توجه قرار گرفت. اکنون با شناخته شدن سه اثر مهم دیگر از این اندیشمند می‌توان درباره راه و رسم او در شریعت و طریقت که اساس دو سلسله دیگر از سلاسل طریقت شده است تا حدودی روشن تر آگاهی داد.

بعد از رتبه‌الهیات، مهمترین اثر فارسی شناخته شده او مواردی است که خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب به طور مستقیم نقل می‌کند، که از حیث حجم مطالب به اندازه رتبه‌الهیات و یا کمی بیشتر از آن است. نشانی این اثر گرانقدر را جامی در نفحات الانس به نقل از دوتن از بزرگان تصوف، یعنی مولانا نورالدین عبدالصمد و شيخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی می‌دهد، ولی خود آن را ندیده است و از آن اطلاعی ندارد، با آنکه با یک نسل فاصله خواجه محمد پارسا در اثر خود فصل الخطاب آن را با ذکر نام مؤلف آورده است، این ناآگاهی جامی از خواجه پارسا و آثار او خود محل تعجب و تأمل است.

مورد نخست در نفحات الانس جایی است که مکتوب کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی را، که به شيخ علاء‌الدوله سمنانی در جواب و رد نظریه او نوشته است، می‌خوانیم:

۲. نگاه کنید به: کتاب شيخ ابو الحسن بستی، مقدمه و تحقیق از دکتر نصرالله پورجوادی، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۳، ۱۶، ۱۹ و ۲۰.

«... او این سخنان به صحبت مولانا نورالدین عبدالصمد نظری - قد - رسید و از صحبت او همین معنی توحید یافت و فصوص و «کشف» شیخ یوسف همدانی را عظیم پسندید...»<sup>۳</sup>

این کتاب «کشف» اثر خواجه ابویعقوب، یوسف همدانی، هر چه باشد، هم‌سنگ با کتاب فصوص‌الحکم محیی‌الدین در بیان مسائل توحید است، که با عنوان «در بیان توحید» معرفی می‌شود. مورد دوم در نفعات‌الانس در معرفی خواجه یوسف و بیان آثار او است. در آنجا، واقعه‌ای درباره شیخ نجیب‌الدین آمده است<sup>۴</sup>:

«... وقتی جزوی چند از سخنان مشایخ بدست من افتاد، مطالعه کردم، مرا بغایت خوش آمد. طالب آن بودم تا بدانم، آن تصنیف کیست؟ از کلام وی چیزی بدست آورم. شبی بخواب دیدم... پس مرا گفتم: مرا شناختی؟ من مصنف آن جزوه‌هایم که طالب وی بودی، یوسف همدانی‌ام، و آن را رتبه‌الهیات نام است. و مراد دیگر مصنفات است از آن خوبتر، مثل: منازل‌الساکنین و منازل‌السالکین، چون از خواب بیدار شدم...»<sup>۵</sup>

و سمعی در الانساب، ج ۵، ص ۳۱۰ می‌نویسد: ابوالقاسم یوسف بن محمد بن احمد بن محمد المهروانی الهمدانی که از قدمای شیوخ است که در سال ۴۶۸ وفات کرده است. صاحب‌انساب می‌گوید: و روی لی عنه ابویعقوب یوسف بن ایوب الهمدانی بمرو<sup>۶</sup>.

ابویعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف بن الحسین بن وهرة الهمدانی البوزنجری (۴۴۱-۵۳۵). اینکه صاحب‌انساب می‌گوید که او از ابوالقاسم مهروانی برایم روایت کرد از نزدیکی و آشنایی با او حکایت دارد. سمعی جوانتر از خواجه یوسف بوده است؛ در سال ۵۶۲ یعنی ۲۷ سال بعد می‌نویسد که در نزد شیخ ابواسحق شیرازی فقه‌آموخت (نسخت عنه بخطی اکثر من عشرين جزءاً). این می‌رساند که خواجه ابویعقوب علاوه بر مقامات معنوی (صاحب‌الاحوال و المقامات الجلیّة) و له کلام علی الخواطر و الیه انتهت تربیه، المریدین الصادقین بمرو.) دارای تصانیف و املاتی است که مریدان و دوستان از او می‌نوشتند. نخست این مورد اخیر را معرفی می‌کنم و سپس به موارد دیگر می‌پردازم:

۳. نفعات‌الانس، چاپ مؤسسه اطلاعات، به همت دکتر محمود عابدی، ص ۴۸۷، س ۱۰.

۴. نفعات، همان، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۵. بغدادی در هدیه‌العارفین، ج ۲، ص ۵۵۲، تنها اثر از خواجه یوسف را با نام «منازل‌السالکین» نام می‌برد. به نقل از معجم‌المؤلفین، همان.

۶. الانساب، ج ۱، ص ۴۳۲.

در متن کتاب فصل الخطاب که اکنون در مرکز نشر دانشگاهی در دست چاپ است<sup>۷</sup>، در بسیاری از صفحات (از ص ۷ تا ۳۴۱)<sup>۸</sup> به طور مستقیم با ذکر نام خواجه ابویعقوب مطالبی می آورد. حجم مطالب در حدود پنجاه صفحه بیست سطر است. مطالب بعد از آوردن علم بصیرت و معاملت و علم دین و مقام جمع و عین الجمع و الفناء بعد الفنا... به اصل موضوع کتاب، «اقدام سالکان و مقامات سایرین» با تقسیم مردم به اصناف گوناگون و ذکر مراحل سعادت و شقاوت آنان می پردازد.

در این کتاب خواجه تا حدّ اشباع از کتب معتبر بسته به مورد و موضوع بحث مطلب می آورد.<sup>۹</sup> شیوه استفاده خواجه پارسا از متون (که موارد متعدّد دارد) طوری است که مطالب متن اصلی را عنداللزوم در کتاب فصل الخطاب پس و پیش می آورد و گاهی فصلی را، با حذف حشو و زاوید، به طور خلاصه ذکر می کند و زمانی عین متن را با قید فصل و باب و نام کتاب و مؤلف می آورد.

ازین رو متنی که از خواجه یوسف با عنوان «منازل السائرین یا منازل السالکین» در فصل الخطاب آمده است، عیناً در همان متن باقی می ماند؛ امید است که نسخه دیگری از آن متن شناسایی شود و با مقایسه موارد، توالی مطالب، چاپ شود.

رساله دیگر، به نظرم، همان رساله ای است که در نامه شیخ عبدالزّاق با نام «کشف» در بیان موارد توحید یاد شده است. این رساله، که در فهرست نسخ خطی فارسی احمد منزوی (ج ۲، ص ۱۱۶۹)، دانشگاه ۲۱۱۴/۱۸، فیلمها شماره ۷۰۹۷ معرفی شده است، رساله ای است بسیار جالب توجه و بدیع در سه صفحه در مجموعه ای از رسالات دیگر (۲۱ رساله دیگر).<sup>۱۰</sup>

این رساله در «بیان توحید» است که با شیوه خاصّ استدلالی، بدون استفاده از روشهای کلامی رایج در زمان با نثری بسیار بدیع نگاشته شده است. عین رساله برای استفاده اهل نظر و تحقیق آورده می شود و از بحث و بررسی شیوه کار و محتوای اندیشه، فعلاً، به علت گسترده بودن دامنه بحث

۷. کتاب براساس چهار نسخه خطی و یک نسخه چاپ سنگی تصحیح شده است و نظر به حجم مطالب و محتویات و موارد استفاده خواجه از کتب و رسالات دیگر دارای حواشی و تعلیقات مفصل است، که امید است بعد از چاپ مورد عنایت اهل تحقیق و عرفان قرار گیرد.

۸. نگاه کنید به: متن کتاب، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، به ترتیب صفحات: ۷، ۱۹، ۲۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۹۲-۲۹۷، ۳۰۰-۳۱۰ و ۳۱۵-۳۴۱.

۹. نگاه کنید به: مقاله «در معرفی مختصر کتاب فصل الخطاب»، معارف، شماره ۲، دوره شانزدهم (مرداد-آبان ۱۳۷۸)، شماره پیاپی ۴۷، ص ۹۷-۱۱۲.

۱۰. نسخه دارای تاریخ کتابت نیست و به نظر بنده دست نوشته مربوط به هرات قرن نهم است.

خودداری می‌شود.<sup>۱۱</sup>

رساله دیگر که در فهرست نسخ فارسی - احمد منزوی - همان، با شماره ۱۷۹۷/۴ سپهسالار آمده است رساله‌ای است، نه به فارسی و نه همان مورد دانشگاه، بلکه رساله‌ای است به عربی. این مجموعه (۱۷۹۷/۴) بر اساس شناسایی نسخه شناس دارای شش رساله است (و با بررسی کامل این جانب دارای ۷ رساله است) که رساله مورد نظر، نه رساله چهارم، بلکه رساله سوم است. نام رساله که در متن آمده است «صفاوة التَّوْحِيدِ لِتَصْفِيَةِ الْمَرِيدِ» است که در سال ۶۷۰ هـ ق کتابت شده است. موضوع رساله جوابی است به سؤال شخصی از خواجه یوسف درباره سخن خواجه عبدالله انصاری که روایت شده است: «الصَّوْفِي غَيْرِ مَخْلُوقٍ». رساله در هشت صفحه نسخه خطی است، از صفحه ۷۱ تا صفحه ۷۸ مجموعه.

در این رساله خواجه یوسف بعد از بیان آفرینش انسان از خاک و آمیختن آن با نور افلاک، آیه «... و تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» را آورده و در معانی صبر بحث می‌کند. و سپس وارد روایتی از پیامبر اکرم خطاب به حنظلة بن أسيد می‌شود، که فرمود: «يَا حَنْظَلَةَ سَاعَةٌ فَسَاعَةٌ» و با بحث عالمانه‌ای در صدد رد پاره‌ای از عقاید و اثبات مغز و لب اعتقاد صوفیه با آوردن مثالهای زیباست. در ادامه بحث راه وصول سالک به صفاقت قلب و قبول صفات ملکی و چگونگی آن را با مهارت و شیوه صوفیانه (کشفی) بیان می‌کند و در پایان، با آوردن سخنی از جنید و یحیی بن معاذ رازی، سخن را در بیان الفناء بعد الفناء به پایان می‌برد. در متن رساله اشاره‌ای به مؤلف آمده است. در پایان رساله است که کاتب بعد از تحریر آخرین سخن: ... و صلی اللہ علی محمد و آلہ و صحبہ اجمعین؛ در خط زیر می‌آورد: من کلام الشیخ العارف المحقق یوسف الهمدانی رضی اللہ تعالی عنہ و ارضاه.

شباهت شیوه بیان و استدلال در آوردن جملات مسجع و موزون و استفاده به موقع و مجاز امثال و حکم و معانی و ارسال مثل (مانند رساله‌های فارسی، خواه آنچه در متن فصل الخطاب آمده است و خواه آنچه «در بیان توحید» و رتبه‌الهیات است) و نیز شباهت تام متن رساله‌ها به هم در شیوه نگارش و استمرار مطالب و سبک بیان هر محقق را از تردید در می‌آورد، هر چند نسخه واحد مانند خبر واحد است، خاصه آنکه متن با معرفی خود مؤلف همراه نباشد.<sup>۱۲</sup>

۱۱. کل رساله در ۳۵ سطر است.

۱۲. در متن رتبه‌الهیات نیز نامی از خواجه یوسف همدانی ولو به اشاره نیامده است.

## [رساله در بیان توحید\*]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قال الشيخ الامام المحقق العارف، ابویعقوب یوسف بن ایوب الهمدانی - قدس روحه العریز:  
توحید گفتن و شنودن آن کس را مسلم بود که، محقق حقیقت توحید بود، و هم نه محقق حقیقت  
توحید بود؛ که حقیقت توحید محتجب است از خلق آسمان و زمین بصورت توحید ایشان؛ و از عامه  
مؤمنان محتجبست بصورت توحید نفس ایشان، و از خاصه مؤمنان محتجبست بصورت توحید قلب  
ایشان، و از عامه مقربان محتجبست بصورت توحید سر ایشان، و از خاصه مقربان محتجبست بصورت  
توحید جان ایشان، و از عامه پیغمبران محتجبست بصورت توحید غیب ایشان، و از خاصه پیغمبران  
محتجبست بصورت توحید غیب غیب ایشان است.

عامه مؤمنان که موحدان اند، بصورت توحید نفسانی موحدانند، نه بحقیقت توحید؛ و خاصه  
مؤمنان که موحدانند، بصورت توحید قلبی موحدانند نه بحقیقت توحید؛ و عامه مقربان موحدانند  
بصورت توحید برّی موحدانند نه بحقیقت توحید؛ و خاصه مقربان که موحدانند بصورت توحید  
جانی موحدانند نه بحقیقت توحید؛ و عامه پیغمبران که موحدانند بصورت توحید غیبی موحدانند نه  
بحقیقت توحید؛ و خاصه پیغمبران که موحدانند بصورت توحید غیب غیبی موحدانند نه بحقیقت  
توحید؛ حقیقت توحید در جمله این صورتهاست؛ و نه صورتست و نه توحید صورتست و صورت  
توحید است؛ زیرا که، در صورت، توحید، صورت توحید است بی صورت توحید؛ و در توحید،  
صورت توحید، صورتست بی توحید. صورت حقیقت توحید بی اشارت و علامتست، و بی بیان و  
بی عبارت است. بی عیان و بی رؤیت است و بی برهان و بی معرفت است؛ زیرا که، حقیقت توحید در  
اشارت و علامت اشارت، (و) علامتست؛ و در بیان و عبارت، بیان و عبارتست؛ و در عیان و رؤیت،  
عیان و رؤیتست؛ و در برهان و معرفت، برهان معرفتست. اشاره و علامت پرده توحید است، نه  
توحید است؛ و بیان و عبارت کسوت توحید است، نه توحید است؛ و عبارت و رؤیت، حجاب

\* عنوان رساله را از حسن ختام رساله برگزیدم و الا رساله دارای عنوان نیست.

مشخصات رساله: در فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد مزوی، ج ۲/۱، س ۱۱۶۹؛ سه سالار ۱۷۹۷/۴،  
دانشگاه ۲۱۱۴/۱۸؛ فیلم‌ها شماره ۷۰۹۷. مجموعه دارای ۲۱ رساله از اشخاص گوناگون: میرسیدعلی همدانی،  
جامی، ابن سینا ... است که رساله شماره ۱۸ همین رساله است. نسخه دارای تاریخ کتابت نیست و به نظر می‌رسد که  
دست‌نوشته مربوط به هرات قرن نهم باشد.

توحید است، نه توحید است.

مثال توحید، چون حرارت و نور است در آتش و آفتاب، هم آتش و آفتابست، و هم نه آتش و آفتابست؛ هم عین آنست، و هم آفتابست و هم غیر آتش است، و هم غیر آفتابست؛ هم صفت آتش و آفتابست و هم نه صفت آتش و آفتابست؛ هم فعل آتش و آفتابست و هم نه فعل آتش و آفتابست. هم ذات و هم صفات و هم فعلست؛ و نه ذات و نه صفات و نه فعلست. توحید موحدان، حرارت و نور واحدی ایشانست، هم عین ایشان است و هم غیر ایشان است. هم مفعول و فاعل ایشان است و نه، نه عین ایشان است و نه غیر ایشان است. نه صفت ایشان است و نه ذات ایشان است؛ نه فعل ایشان است و نه مفعول ایشان است و نه فاعل ایشانست.

مثال توحید، چون لین و طراوت و ملابست در آبست، عین آبست<sup>۱۳</sup> و غیر آبست و صفة آبست و فعل آبست و فاعل آبست و مفعول آبست؛ نه عین آبست و نه غیر آبست، نه صفت آبست و نه فعل آبست و نه فاعل آبست و نه مفعول آبست.

و همچنین، مثال توحید، چون کدورت و خشونت و صلابت در خاکست؛ عین خاکست و غیر خاکست؛ و صفت خاکست و فعل خاکست و فاعل خاکست و مفعول خاکست؛ و نه عین خاکست و نه غیر خاکست و نه صفت خاکست و نه فعل خاکست و نه فاعل خاکست و نه مفعول خاکست. همچنین، توحید موحد هم عین وی است، و هم غیر ویست و هم صفت ویست و هم فعل ویست و هم فاعل ویست و هم مفعول ویست؛ و نه عین ویست و نه غیر ویست و نه صفت ویست و نه فعل ویست و نه فاعل ویست و نه مفعول ویست.

اینست بیان توحید بر مقدار عقول عاقله خلق؛ و این است بیان نبود خلق در نمود خلق؛ و اینست بیان ظهور حق با بطون حق. «تَمَّتِ الرَّسَالَةُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى»

۱۳. در اصل: است، بدون نقطه اول و سرکش است که به دو صورت: آبست و آنست می شود خواند؛ تشخیص با استمرار در معنی و لفظ متن است.